

بازار در ادب فارسی

اکبر خان محمدی^۱

ادبیات پدیده‌ای اجتماعی است که همانند سایر پدیده‌های اجتماعی از روند اقتصادی جامعه جدا نیست. از سوی دیگر، تبلور عینی این روند را باید در پدیده‌ای چون بازار جستجو کرد. آنجا که علاوه بر داد و ستد کالا سنتها اخلاقیات جمعی، روابط اجتماعی رواج می‌یابد و در فرهنگ و ادب جامعه در همانجا بروز می‌کند.

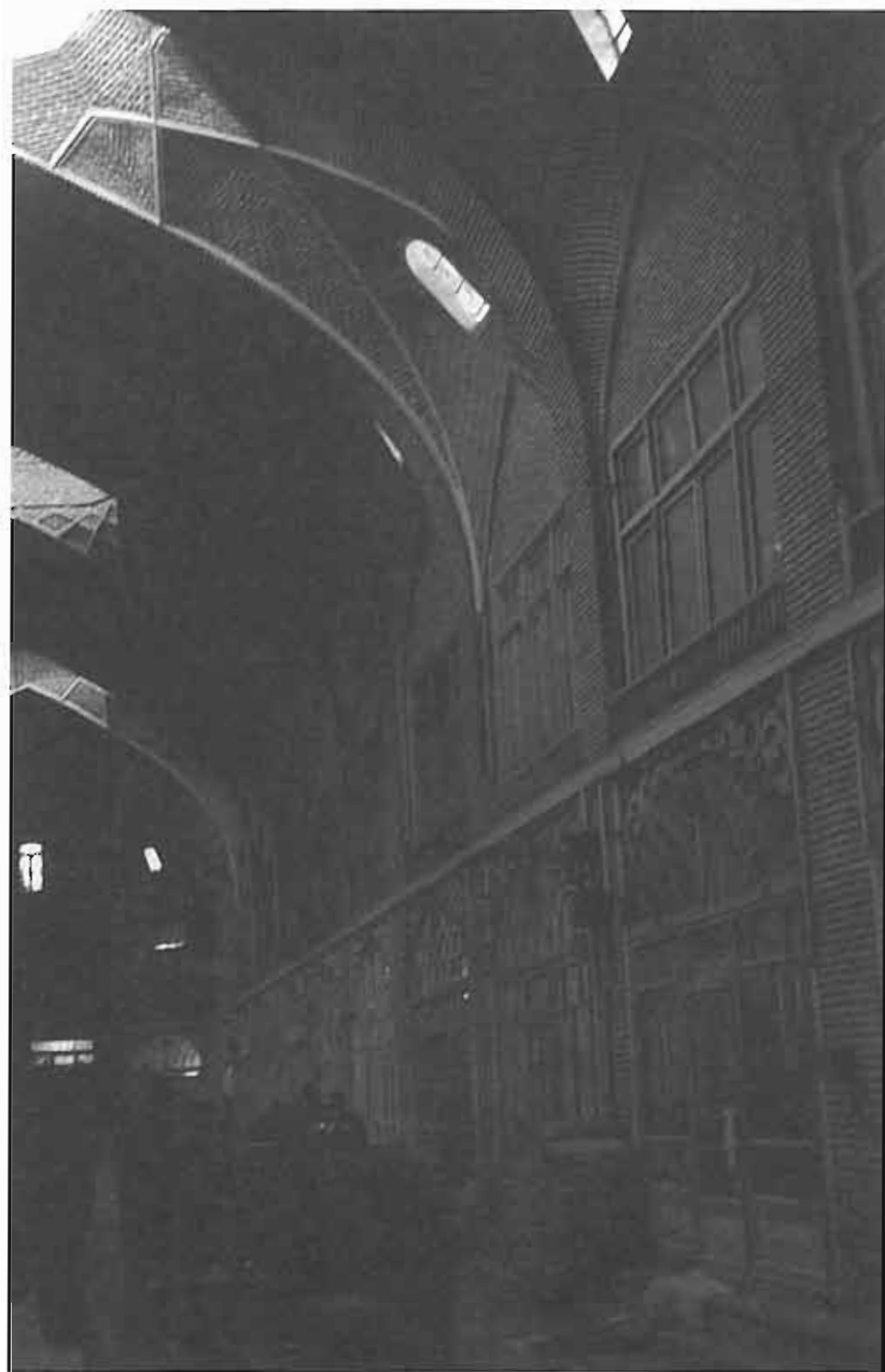
چون موضوع این بحث بازار و ادبیات فارسی است، از جنبه‌های خاص اقتصادی این مضمون چشم می‌پوشیم وسعت و عمق مفهوم ادب را نیز نادیده می‌انگاریم و تنها به رابطه این دو، و به بیان دیگر، عملکرد یکی در دیگری می‌پردازیم. بدیهی است که گستردگی این هر دو حوزه بحث پر دامنه و همه‌جانبه‌ای را طلب می‌کند، اما از آنجا که مجال تنگ و پیگیری این مضمون در نزد هر شاعر و ادیب، و در هر دوره طولانی می‌نماید، فقط به ذکر خطوطی اکتفا، و این نوشته را تنها مقدمه‌ای بر موضوع مورد بحث تلقی می‌کنیم.

اما آنچه از معنی سنتی بازار بر می‌آید، بازار عبارت است از دو راسته دکان در مقابل یکدیگر، که غالباً سقفی آنها را به هم پیوند می‌دهد و بافت ویژه‌ای را تشکیل می‌دهند که بناهایی از قبیل کاروانسرا، تیمچه، دربند، چهارسوق، مسجد، مدرسه، آب انبار و مانند آنها از ملحقات آن به شمار می‌آیند. گاه در معنایی گسترده‌تر به میادین، و نیز هر محل بازاری که برای داد و ستد به کار گرفته می‌شده و علی‌الاصول به چند مغازه زدیف یکدیگر بازار گفته‌اند. ولی آنچه که در این تعریف نمی‌گنجد، بازار به عنوان محل عرضه ادب و فرهنگ هر جامعه و فرد بوده است. ما در طی بررسی تاریخ طولانی بازار همواره شاهد این موضوع بوده ایم و نمونه‌هایی از آنها را در زیر ذکر می‌کنیم.

در متون باستانی ایران، آنجا که قالب کتیبه از بازار مخصوص یاد شده مربوط به بازار اهواز است که به صورت "هوجستان و اچار" آمد و اعراب آن را "سوق الاهواز" گفته‌اند.

در قرآن در دو مورد از سوره مبارکه "فرقان"، آیات ۸ و ۲۲، از بازار به صیغه جمع یاد شده است. از جمله در آیه ۲۲ (و نفرستادیم پیش از تو رسولان مگر آنکه ایشان می‌خوردند خوردنی و راه می‌رفتند در بازارها). اما قبل از این جمل کتب تصریحی ذکر بازار در کتاب اعمال رسولان و انجیل فرقی رفته و در قابوس کتاب مقدس پیرامون آن آمده است. "محلی در میان شهر که خریدار و فروشنده در آنجا جمع می‌شوند متاعهای خود را به فروش می‌رسانند و به تدریج احکام و مباحث و مسائل مشکل فلسفیه و سیاسی را در آنجا گفتگو می‌نمودند." اما این معنا به ویژه در بعد از اسلام چه در نزد اعراب و چه در نزد ما ایرانیان بدون شناخته تاریخچه آن نزد اعراب جاهلیت روشن نمی‌شود. چنانکه در متون مربوط ذکر شده، اعراب در زمان جاهلیت سالی چند بار بازارهایی دایر می‌کردند، و در فصل‌های معین سال، مردم از دور و نزدیک به آنجا می‌آمدند و از بازاری به بازار دیگر می‌رفتند.

ترتیب زمانی این بازارها چنان بود که از روز اول ماه ربیع‌الاول در "ذومه الجندل" از نواحی مرتفع نجد برای خرید و فروش و داد و ستد کالا بازارهایی ترتیب می‌دادند، و سپس از آنجا به منطقه "حجر" می‌رفتند و یک ماه در آن بازار می‌بودند؛ آنگاه به عمان منتقل می‌شدند و از عمان به "حضر موت و عدن" کوچ می‌کردند و بعضی به صنعاء عزیمت می‌کردند و در آنجا ترتیب بازار می‌دادند. بعد در ماههای حرام، بازار عکاظ



از معروف ترین بازارهای عرب بود، دایر می شد که به نوبه خود جای تفصیل بیشتری دارد. بازار عکاظ، یا چنانکه در منابع عرب ذکر شد "سوق عکاظ"، در محلی میان طایف و نخله واقع بود و زمانی که اعراب قصد آمدن به خان کعبه را داشتند، از اول "ذیقعه" تا بیستم آن ماه در این بازار اقامت و داد و ستد می کردند. از آن پس بود که وارد مکه می شدند و مراسم به جا می آوردند. در این ایام، قبایل نیز هر یک برای خود بازاری داشتند و بزرگ قبیله در بازار خود جای داشت، ولی تمام بزرگان قبایل بدون استثناء به بازار عکاظ می آمدند.

هر کس اسیری یا گمشده ای داشت، برای دادرسی به عکاظ می آمد که در آنجا دادرسان و داوران از قبیله بنی تمیم بودند و به شکایت رسیدگی می کردند. نیز، هر کس خونخواهی می کرد و جانب مقابل خود را نمی شناخت، برای یافتن او به بازار می آمد. شاعران و خطیبان در این بازار ها شعر و خطبه می خواندند و هر کس شهرت طلب بود برای نیل به مقصود به عکاظ می آمد.



از جانبی، اهل بصیرت در این بازار یکدیگر را می دیدند و مسائل خود را برای یکدیگر می گشودند. اگر کسی هم اهل مباحثات و مفاخر بود، در این بازار بهترین مکان را برای این امر پیدا می کرد. به همین ترتیب، اعراب از تشکیل این بازارها و اجتماع قبایل بهره می بردند و علاوه بر داد و ستد مرسوم، مجالس مناظره یا مباحثه و سخنوری ترتیب می دادند. از جمله، شعرا از اشعار جدید خود را عرضه می داشتند و خطیبان خطبه های غرا ایراد می کردند. در این بازار کسانی بودند که در کار ایشان داوری می کردند و بدونیک آنها را می سنجیدند. مثلاً، "نابغه ذبیانی" شاعر معروف عصر جاهلیت عرب به بازار عکاظ می آمد، سرا پرده ای از چرم قرمز برای او برپا می کردند و شاعران اشعار خود را در محضر او می خواندند و هر شعری که از بقیه بهتر تشخیص داده می شد با آب زر نوشته و در همان بازار عکاظ یا کعبه می آویختند، که معروفترین آنان همان معلقات سبع محسوب می شوند.

بدیهی است که در نتیج این اجتماع ادبی - اقتصادی، حقایق علمی شایع و قریحه اهل ذوق به کار می افتاد.



زبان قبایل و اقوام تیز از این رهگذر قوام و گسترش می یافت. هر چه را از زبان قبایل دیگر نیکوتر بود بر می گزیدند و متقابلاً معایب زبان خود را می زدودند. مثلاً، گفته شده وقتی قریش به بازار عکاظ می آمدند، لغات سایر قبایل را می شنیدند و آنچه نیکو می انگاشتند برمی گزیدند و در زبان خود به کار می بردند. از این جهت بود که لغت قریش را فصیح ترین لغت عرب دانسته اند و علت این امر را هم باید نزول قرآن کریم به این لغت به شمار آورد.

عملکرد بازار در دوران بعد از اسلام نیز از این پیشینه جدا نبوده و ما همچنان شاهد حضور شعرا و خطیبان در بازارها به جهت ارائه اشعار و خطابه هایشان هستیم. داستان طنزی که جامی در بهارستان خود آورده بازگو کنند همین موضوع است:

گویند سنائی شاعر روزی در بازار بلخ می گذشت. شخصی را دید که بر چهارپایه ای ایستاده و با حرارت یکی از اشعار او را می خواند. سنائی جلو رفت و بدان شخص گفت: این شعر از کیست؟ مردک گفت: از سنائی است. شاعر گفت تو سنائی را می شناسی؟ آن مرد گفت بلی، من خود سنائی هستم، شاعر گفت: ای والله، شعر دزدی دیده بودیم اما شاعر دزدی ندیده بودیم.

باری، در پیگیری مفهوم بازار در ادب فارسی باید افزود که صرف نظر از کیفیت لغوی آن در بازار فارسی که ذکرش گذشت، به دو گونه در ادب ما محل توجه بوده است: نخست از باب مفهوم کلی؛ دیگر از جهت مجاز و کنایه که آن را شرح می دهیم.

الف. مفهوم حقیقی بازار در ادب فارسی:

یعنی مواضعی که بازار به عنوان محل دادوستد کالا، رونق و رکود، محل تجمع افراد بیشمار، و خلاصه اموری از این قبیل که دقیقاً با معانی ظاهری این واژه منطبق است بکار رفته است.

- مکان وفور کالا:

دفتر بد بستان بود و نقل به بازار
وین نرد بجایی که خرابات خرابست
(منوچهری)

- مکان خرید کالا:

بگفت این سخن پس به بازار شد
بسان دگرگون خریدار شد
(فردوسی)

- مکان خرج کردن پول:

ای تهی دست رفته به بازار
تر سمت پر نیآوری دسته
(سعدی)

- محل تجمع افراد:

گرد بازار بگرد اینک واحوال بین
چون تو خود می نگری من نکنم قصه دراز

ناگفته نماند که گاه اصطلاحات مربوط به بازار، در همین مفهوم ظاهریش، در شعر شعرا و نوشته نویسندگان وارد شده است؛ چنانکه شاعری ناشناخته، به نقل از صاحب قابوسنامه گفته است:

ای در دل من فکنده عشق تو فروغ
عشق تو بجان و دل خریدستم من
برگردن من نهاده تیمار تو یوغ
دانی بخریده بر نگویند دروغ

قدر مسلم این که نظر به محدودیت معنی ظاهری بازار در قبال مفاهیم مجازی آن بیش از این جای بحث و ذکر شواهد در این مقوله نیست و می پردازیم به وجه مجازی این اصطلاح.

ب. مفاهیم مجازی بازار در ادب فارسی:

منظور از مفاهیم مجازی واژه مورد نظر آن دسته ترکیبات و اصطلاحاتی است که با توجه به معنی ظاهری بازار در ادب فارسی رایج شده است. این ترکیبات ارتجالاً یا حالت اضافی دارند، یا کنایه، یا تشبیهی و استعاری، و در نهایت عنوان خاصی را دارند.

۱. حالت اضافی: یعنی، بازار در حالت اضافی مفهوم خاصی را القاء می کند.

- اضافه ترکیبی چون "بازار خود فروشی": بازار خود فروشی از آن سوی دیگر است ...

- اضافه وصفی، چون بازار نیک:

چنین داد پاسخ که کردار نیک
بیابد بهر جای بازار نیک
(فردوسی)

- اضافه اختصاصی، چون بازار آهنگران:

چو بگشاد لب هر دو بشتافتند
ببازار آهنگران تافتند
(ناصر خسرو)

- اضافه تشبیهی، چون بازار جهل:

چو خلق خلق به بازار جهل میرفتند
همی ز بیم نیاریم گشاد دکان را
(حافظ)

- اضافه اقترائی، چون شاهد بازاری:
در کار گلاب و گل حکم ازلی این رفت
۲. حالت کنایی: یعنی بازار کنایه از چیزی باشد.
- کنایه از دنیا:

گنج بی ما رو گل بی خار نیست
شادی بی غم در این بازار نیست
(مولوی)

- کنایه از غرور:
همت مردانه میخواهد گذشتن از جهان
یوسفی باید که بازار زلیخا بشکند
(صائب)

- کنایه از ارتباط:
بسیار زبونیها بر خویش روا دارد
درویش که بازارش با محتشمی افتند
(سعدی)

- کنایه از دغلی...:
سیاوش ندانست بازار او
همی راست پنداشت گفتار او
(فردوسی)

- کنایه از ظلم:
ای زهر دست زیر دست آزار
گرم تا کی بماند این بازار
(سعدی)

این را هم اضافه کنیم که در چند مورد در متون ادب فارسی این واژه با نضام لفظی دیگر و در حالت ترکیبی به معنی نام محلی بکار رفته است. مثلاً بازار عاشقان که محلی در بلخ قدیم بوده است، به نقل از تاریخ بیهقی: ... و سوران رفته بودند با پیادگان تا حسنک را بیاورند، چون از کران بازار عاشقان در آوردند ... (تاریخ بیهقی، چاپ فیاض، ص ۱۸۳).

۳. حالات تشبیهی و استعاری نیز از بازار در ادب فارسی مکرر اراده شده است. علاوه بر اضافه تشبیهی و موارد کنایی که هم بویی از تشبیه دارند، بازار در مقام تشبیه و به ویژه استعاره از برخی امور حکایت می‌کند.

- تشبیه:
بر سر بازار عشق آبت برفت
پای زان بازاریگسستی هنوز
(خاقانی)

- تشبیه:
شعرا را بتو بازار بر افروخته بود
رفتی و با تو بیکبار برفت آن بازار
(فرخی)

- استعاره از ترکیب عناصر نا متجانس:
چار بازار عناصر بر مکرر گشته است
وقت آن آمده که برچینند این بازارها
(صائب)

- استعاره از خریدار داشتن:
کهنتر ز دکان شعر برخاست
چون بازاری در آن ندیدست
(خاقانی)

۴. و پایان سخن آن که بازار و بازاری گاه در وجه مصدری (مصدر مرخم) نزد شعرای فارسی زبان به کار رفته است، به کلام صائب:
امروز هر که سنگ ملامت بما رساند
گودست خود ببوس که بازار میزند
که بازار مخفف بازار داشتن و لذا مصدر مرخم است.

منبع:

اولین کنگره بین‌المللی بازار، تبریز، ۱۳۷۲

